بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول. استاد سید محمدجواد شبیری 22 دی 1397.

خب مرحوم شهید صدر در دورانامر بین تعیین و تخییر در جایی که تخییر عقلی است فرمودند گاهی اوقات رابطه بین آن مورد ت عیین و مورد تخییر رابطه اجمال و تفصیل هست و در واقع گاهی اوقات نه رابطه اش رابطه اجمال و تفصیل نیست جایی که اجمال و تفصیل بود قائل شده اند که انحلال حقیقی است جایی که از نوع اجمال و تفصیل نیست بلکه آن محقق خارجی امتثال بنا بر یک احتمال نسبت به محقق خارجی امتثال بنا بر احتمال دیگر اقل و اکثر هستند. عام و خاص هستند. یعنی بنا بر یک احتمال اگر بخواهیم امتثال کنیم حتما باید آن یکی را هم تحقق بخشیم ولی بنا بر احتمال دیگر برعکس این طور نیست که مثال می زدیم که گفته باشند اکرم من فی الاتاق و یا اکرم واحدا ممن فی الاتاق یا اکرم عالما در صورتی که همه افرادی که در اتاق باشند عالم باشند. مرحوم اقای صدر در این صورت دوم قائل به انحلال حکمی می شوند. و انحلال حقیقی را قبول نمی کنند وجهش در اینکه چرا انحلال حقیق را قبول نمی کنند این است که در واقع ولو در عالم امتثال بین دو احتمالی که داریم اقل و اکثر هست عمومیت و خصوصیت عام و خاص هستند ولی وجوب به اعتبار آن مفهوم ذهنی هست مفحوم ذهنی این دو تا چون بینشان تباین هست بنابراین انحلال حقیقی معنا ندارد انحلال حکمی قائل می شوند. حالا ما عرض کردیم دو مرحله باید بحث کنیم یک بحث این است که آیا انحلال حقیقی صحیح است یا نیست یک بحث این است که اگر انحلال حقیقی را قبول نکردیم انحلال حکمی درست است یا نیست. البته ما اینکه بحث می کنیم انحلال حقیقی صحیح است یا نیست بنابر این مبنا که ما در اقل و اکثر انحلال را بپذیریم در اصل اقل و اکثر ولی اگر ما در اقل و اکثر انحلال را نپذیرفتیم که ما نپذیرفتیم انحلال را اینجا دیگر مطلب روشن است. بحث این است که آیا بیانی که در انحلال در اقل و اکثر می آید آن بیان را می شود اینجا تطبیق داد یا نمی شود. به نظر می رسد که آن بیان اینجا هم قابل تطبیق هست در جلسه قبل هم اشاره کردم عرض کردم آن چیزی که به عهده انسان می آید به گردن انسان می آید حاکی نیست عناوین ولو تکلیف به توسیط عنوان تعلّق می گیرد به اشیاء ولی آن عنوان بما هو عنوان به عهده نمی آید محکی آن عنوان به عهده انسان می آید و بین محکی دو احتمال ما عمومیت و خصوصیت هست یعنی ما می دانیم که باید یک عالم را اکرام کنیم. اما اینکه این عالم حتما باید صرف الوجود عالم باید اکرامش مسلم است اما این صرف الوجود عالم باید از آن ع الم هایی باشد که در این اتاق هستند و عالم های خارج این اتاق کفایت نمی کند این را نمی دانیم تقید صرف الوجود عالم به عالم هایی که در این اتاق هست مشکوک است برائت جاری می کنیم. این در واقع ما بنا بر اینکه ما انحلال را در اقل و اکثر بپذیریم اینجا هم می شود همان را

سؤال:

پاسخ: انحلال حقیقی بله. اگر آنجا انحلال حقیقی قائل شدیم اینجا هم انحلال حقیقی می شود.

سؤال:

پاسخ: نگفتیم درست است انحلال حکمی درست نیست. بحث سر این است که انحلال حقیقی را نباید قائل شویم حالا آیا انحلال حکمی باید قائل شویم یا خیر آن یک مرحله دیگری است. عرض کردم ما اساسا در همان اقل و اکثرش را هم انحلال حقیقی قائل نشدیم. و انحلال حکمی در بعضی موارد. نه به طور کلی با قیوداتی که وجود داشت انحلال

آقای خویی انحلالی که قائل هستند خیلی گسترده تر هست حتی در مرحله برائت عقلی ظاهرش این است که ایشان قائل به احتیاط است. حالا این را در موردش صحبت می کنیم. آن را مفصل تر می خواهم صحبت کنم.

یعنی در فضای حاکم شهید صدر که در اقل و اکثر ارتباطی انحلال حقیقی قائل هستند اینجا هم باید انحلال حقیقی قائل شوند به دلیل اینکه آن چیزی که ملاک هست محکی است و در محکی بین دو احتمال ما اقل و اکثر هست یعنی ما می دانیم در مثالی که عرض کردم صرف الوجود عالم باید آورده شود اما اینکه صرف الوجود عالم باید مقیّد باشد به عالمی که در اتاق هست معلوم نیست این برائت نسبت به تقیّد صرف الوجود عالم به عالمی که در اتاق هست جاری می کنیم. درست است مفاهیم من فی الاتاق و واحدا ممن فی الاتاق و عالما این مفهوم هایش متباین هستند ولی مفهوم بما هو مفهوم نمی آید آن چیزی که این مفهوم از آن حکایت می کند معنون محکی به عهده من می آید و محکی اینها بینشان اقل و اکثر وجود دارد اقل و اکثر که می خواهم بگویم بین مطلق و مقید

یعنی مطلق و مقید هستند بنا بر یک احتمال مطلق است یک عالم هر جوری می خواهد باشد صرف الوجود عالم بنا بر احتمال دیگر آن عالمی که باید اکرام شود باید از عالم هایی باشد که در این اتاق ساکن هستند. خب این یک مرحله بحث که در جلسات قبل توضیح دادم. اما مرحله بعدی بحث این است که اگر ما انحلال حقیقی را قائل نشویم آیا می توانیم انحلال حکمی قائل شویم یا خیر؟ به آن نحوی که مرحوم اقای خویی اشاره فرمودند. مرحوم اقای صدر در این صورت دوم که انحلال حقیقی را قبول نمی کند قائل به انحلال حکمی می شوند به این بیان می فرمایند که شما دلیل برائت مفادش تأمین از عقاب است. می گوید عقاب محتمل را نسبت به آن من امنیت می دهم می گویم نیست. خب شما حالا در این مثالی که ما زدیم اینکه می خواهید برائت از وجوب اکرام عالم کنید برائت از وجوب اکرام عالم در فرضی که دو احتمال ممکن است

برائت از وجوب اکرام عالم یعنی اینکه اگر شما عالم را ترک کردید ولی من فی الاتاق را اکرام کرده باشید ولی اکرام عالم را ترک کرده باشید مراد این صورت باشد که محال است. چون من فی الاتاق را اگر اکرام کنید قهرا عالم را هم اکرام کرده اید دیگر. اگر نه می خواهید بگوید که بدون اکرام من فی الاتاق عالم را هم اکرامش را ترک کرده باشید مراد این صورت است این معنایش این است که شما اکرام عالم را کلا ترک کردید یعنی اکرام من فی الاتاق را هم قهرا ترک کرده اید دیگر. یعنی مخالفت قطعیه است. مخالفت قطعیه برائت نسبت به مخالفت احتمالیه تأمین می دهد مخالفت قطعیه را که معنا ندارد که برائت جاری شود. حالا بعضی ها مشکل عقلی قائل هستند آقای صدر مشکل عقلایی قائل هستند بهرحال همان مشکلی که در مورد برائت است که برائت در جایی که لازمه اش تأمین نسبت به مخالفت قطعیه است جاری نمی شود. خب این بیان شهید صدر که شبیه همان بیانی است که آقای خویی در اقل و اکثر مطرح می فرمودند. حالا که آقای صدر هم قبول کرده بودند آنجا گفته بودند ما بر فرض عدم پذیرش انحلال حقیقی انحلال حکمی درست است. برای بررسی این مطلبی که شهید صدر اینجا فرمودند یک مرحله اول ببینیم واقعا مفاد دلیل برائت آیا تأمین است یا مفاد دلیل برائت تأمین نیست. ادله برائت ببینید بعضی ادله می گوید که کل شیءٍ لک حلال. حتی تعلم انه حرام و کل شیءٍ طاهر. خب اینها واضح است که در مقام ظاهر می خواهد یک حلّیّت ظاهریه طهارت ظاهریّه تثبیت کند یا استصحابی که از آن عدم تکلیف در می آید استصحابی که نتیجه اش یک حکم ترخیصی است. استصحاب عدم تکلیف الزامی یا استصحاب حکم ترخیصی هر جور تعبیر کنید. در این جاهایی که مفاد اصلی دلیل حکمی مثل حلّیّت، رخصت و استصحاب عدم حکم و امثال اینها باشد مفاد اصلی دلیل خب پیداست دیگر می گوید این حکم ظاهرا وجود ندارد. شهید صدر و اینها چون حکم ظاهری را می گویند فعلیت حکم واقعی سر جای خودش است حکم ظاهری جمع بین حکم ظاهری و واقعی را به رفع ید از فعلیت حکم واقعی نمی دانند در واقع این مفادی که می گوید که حکم واقعی در مقام ظاهر وجود ندارد وجوب مثلا نماز جمعه بر کسی که جاهل به وجوب نماز جمعه است در مقام ظاهر وجود ندارد آن را بازگشت به این می دهند که عقاب نمی شود. به دلیل آن ذهنیتی که در جمع بین حکم ظاهری و واقعی دارند. ولی ما عرض می کردیم نه مفاد دلیل این نیست مفاد ادله این است که آن حکم واقعی برای جاهل فعلی نیست. حکم واقعی رای جاهل فعلی نیست. و چیزهای ملاکات را هم که بخواهیم برویم ملاکات بازگشت این احکام این است که آن ملاکات الزامیه ای که در واقع وجود دارد به دلیل مزاحمت با مصلحت ترخیص ولو مصلحت ترخیصی که در خصوص ظرف جهل وجود دارد نه ترخیص واقعی یا مفسده در الزامی که در ظرف جهل ولو در ظرف جهل وجود دارد آن حکم مصلحت الزامی دیگر اثرگذار نیست در ایجاد یک حکم فعلی الزامی در مقام ظاهر. آن هم در واقع بازگشت به این بیانات می کند. اگر

سؤال:

پاسخ: نه نتیجه اش تأمین است. حالا عرض می کنم. نتیجه این بحث این است که چیزی که مستقیم است می خواهد بگوید که این حکم واقعی اینجا وجود ندارد. خب بنا بر این مبنا ما دو دلیل داریم. یعنی دو تا حکم واقعی محتمل داریم. یک حکم واقعی که رفته باشد روی اکرام واحدا ممن فی الاتاق یک حکم واقعی محتملی که روی اکرام واحدا من العلما رفته باشد. بحث این است که دلیل برائت و سایر ادله ای که اینجا وجود دارد این ادله مفادش این است که آن حکم واقعی فعلی نیست. خب یک دلیل می گوید که حکم واقعی اکرام واحدا ممن فی الاتاق فعلی نیست اطلاق داریم از طرف دیگر اطلاق دلیل اقتضا می کند که حکم واقعی محتمل اکرام واحدا من العلما فعلی نیست ما قبلا فرض این است که گفته ایم که جایی که علم اجمالی داشته باشیم که یکی از دو حکم فعلی است ارتکاز عقلایی این است که در موارد علم اجمالی حکم واقعی به فعلیت خودش نسبت به مرحله مخالفت قطعیه باقی هست لا اقل و نسبت به مرحله وجوب موافقت قطعیه هم در باب ترجیح بلا مرجّح ما مشی می کردیم. خب عین همان بیاناتی که در متباینین بود همین جا می آید. ما دو تا حکم محتمل اینجا داریم. حکم وجوب اکرام واحدا ممن فی الاتاق و حکم وجوب اکرام واحدا من العلما. بخواهید در هر دو برائت جاری کنید ترخیص در مخالفت قطعیه است یعنی به این معنا می خواهید بگویید که هیچ یک از دو حکم فعلی نیست نه بحث ترخیص در مخالفت

ارتکاز این است که بهرحال این احکام فعلی هستند هر دو حکم نسبت به مرحله حرمت مخالفت قطعیه فعلی است. بعد نسبت به وجوب موافقت قطعیه اگر بخواهید اینها را از فعلیت بیاندازید ترجیح بلا مرجّح و بحث هایی که هست اینجا هم

سؤال:

پاسخ: نه اینها چیز خاصی آن ترجیح بلا مرجّح را از بین نمی برد. با همه مطالبی که وجود دارد بالأخره ترجیح بلا مرجح است یعنی بحث این است که شارع مقدس بنا بر اینکه حکمش به اقل تعلّق گرفته باشد یا اینکه حکمش به اکثر تعلق گرفته باشد نسبت به تأمین این حکم فرقی ندارد. اینکه شما می گویدی اگر به اقل تعلق گرفته باشد حتما باید انسان امتثالش کند نسبت به اکثر تعلق گرفته باشد

اینجا که در واقع برعکس است.

سؤال:

پاسخ: یعنی به این معنا که ما هیچ تفاوتی یعنی اگر آن که می خواستم آنجا بحث ما این بود اگر واقعا ملاک روی اکثر رفته باشد اقل هیچ مقداری از ملاک را تأمین نمی کند. خب این چه فرقی دارد؟ ثقل زائد هیچ دخالتی ندارد هیچ تأثیری در تأمین مصالح ندارد. بحث این است که این تحریک شارع برای رسیدن به ملاکات است. اصلا چیزی غیر از ملاک نیست. عرض کردم ملاک الزامی هم اگر مزاحمت است مزاحمت به ملاک ترخیصی و این ملاک ترخیصی هیچ فرقی ندارد عرض کردم حتی اینجا قبلا بحثش را کردم اولویت دارد. حالا آنها بحث هایش فعلا گذشته است. بنابراین هیچ عین همان بیاناتی که در متباینین مطرح است در اینجا هم ما می توانیم بحث را پیش بکشیم.

سؤال:

پاسخ: فرض این است که در متباینین موضوع نمی بیند. این عین متباینین است. هر جور در متباینین انصراف را درست کردید اینجا هم موضوع

اقل و اکثر خصوصیت ندارد. عرض کردم در آن نکته ای که در این بحث هست اقل و اکثر خصوصیت ندارد. فرض این است که برای تأمین ملاک بین اقل و اکثر هیچ فرقی نیست. یعنی آن ترجیح بلا مرجِّح و همه بحث هایی که در متباینین هست عین همان هم در اینجا هست بلکه عرض کردم یک نوع اولویتی هم اینجا وجود دارد که در متباینین نیست. خب اینها همه بنا بر اینکه ما مفاد دلیل را این بدانیم که مستقیما ناظر به این است که می خواهد بگوید حکم ظاهری وجود ندارد. یعنی حکم واقعی در مرحله ظاهر وجود ندارد. حکم الزامی در مرحله ظاهر مرتفع است. خب که در مورد کل شیءٍ لک حلال و کل شیءٍ طاهر و استصحاب و اینها همین

می ماند رفع ما لا یعلمون. در رفع ما لا یعلمون دو احتمال هست یک احتمال این است که رفع ما لا یعلمون هم مفادش مثل ادله دیگر باشد رفع ما لا یعلمون یعنی ما لا یعلمون واجب نیست. یک احتمال دیگر این است که ما لا یعلمون عقاب ندارد. مرحوم شیخ در رسائل متمایل به این است که رفع ما لا یعلمون مراد مؤاخذه است. رفع مؤاخذه. و در تسعه که هست رفع مؤاخذه را ایشان مقدر می گیرد بعد بحث هایی در مورد اینکه این مورد کرده است. حالا بحث این است که اگر ما مؤاخذه را هم اینجا مقدر بگیریم بحث اثباتی است که ما چه می خواهیم بگوییم در رفع ما لا یعلمون هم مؤاخذه را مرفوع می دانیم یا رفع ما لا یعلمون هم خود ما لا یعلمون را مرفوع می دانیم اصلا مؤاخذه در تقدیر نمی گیریم. یک بحث این است که مفاد رفع ما لا یعلمون چیست اثباتا. رفع المؤاخذه علی ما لا یعلمون یا رفع خود ما لا یعلمون. یک مرحله. یک مرحله دیگر اینکه بنا بر اینکه رفع ما لا یعلمون مراد مؤاخذه باشد آیا حکم مسئله تغییر می کند یا خیر. چون اگر رفع ما لا یعلمون رفع حکم باشد می شود شبیه سایر روایات دیگر. همان بحث هایی که در مورد کل شیءٍ لک حلال و کل شیءٍ طاهر و استصحاب عدم تکلیف و همه آنها دوباره اینجا هم تکرار می شود دیگر. اما در مرحله اول بحث در مرحله اول بحث من اینجا مفصل من این بحثش را در حدیث رفع بحث کرده ام من فقط نتایج بحث و یک اشاره اجمالی به ادله اش اشاره می کنم الآن فرصت نداریم فقط من بحث را شروع می کنم شاید تکمیلش فردا باشد. ببینید در بحث رفع روایاتی که اولا یک نکته ای ابتدائا عرض کنم رفع در مقابل کتب است. حالا قبل از آن یک نکته ای بگویم حدیث رفع نسخه های مختلفی دارد یعنی عبارت های مختلفی حدیث رفع شاید رفعی که ما مورد بحث ما هست 9 قطعه است این حدیث رفع حدود شاید نزدیک سی تا به سی شکل نقل شده است. سی شکل یعنی 9 قطعه ای 8 قطعه ای 6 قطعه ای 4 قطعه ای 3 قطعه ای تکه هایی از این حدیث گاهی نقل شده است در منابع شیعه و سنی و اینها من یک بار مجموعه اینها را جمع آوری کردم من در درس به نظرم بیست و سه چهار تا متن برای این حدیث پیدا کرده بودم و اینها. بعدا یک مقداری گشتم دو سه تا متن دیگر هم پیدا کردم. نزدیک سی تا متن برای این حدیث شاید ما داشته باشیم با تعبیرات مختلف که از جهات مختلف از جهت تعداد قطعات از جهت فعلی که هست بعضی هایشان رفع است بعضی هایشان اوفی است بعضی هایش رفع الله است. رفع مجهول آن رفع الله بعد عن امتی است عن هذه الامه است آن متعلّقی که هست عن امتی است عن هذه الامه است تعبیرات مختلفی که وجود دارد از جهت اینکه مرفوع عنه به چه شکل تعبیر شده باشد و عرض کنم خدمت شما و تعداد قطعاتی که مرفوع ما وجود دارد و خیلی تعبیرات مختلفی هست من حالا بحث کلی بحث ها را عرض می کنم تعبیراتی مثل رفع، وضع، رُفِع، وُضِع، اوفیَ امثال اینها در مقابل حالا اوفی را نمی خواهم بگویم اوفیَ تقریبا روشن است اوفی عن امتی کذا ناظر به مؤاخذه است. آن روشن است. ولی وضع و رفع و اینها را آن را عرض کنم خدمت شما در مقابل کتب هست. چند گونه کَتب داریم و در مقابلش هم رفع را می شود معنا کرد. من چکیده مطالبی که در بحث حدیث رفع عرضه کرده بودم مختار آن را حدیث رفع عرض می کنم بر ان مبنا این بحث را پیش می برم انشاء الله.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد